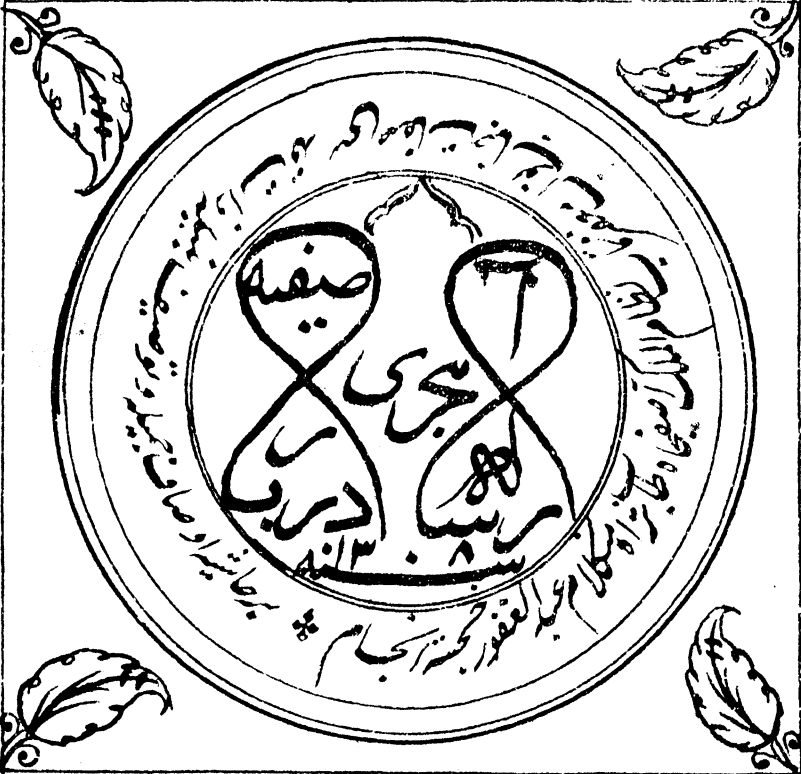


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228773

UNIVERSAL
LIBRARY

صنایع مکینان و مکالمات فضل خلاق مین زمان
بیون



بیدار
صدر انبیا چنانچه نبرد و بسط طبع
شیر

Checked 1969

Handwritten text in the top section, including names like "ابن سیدمان", "ابن فزیر", and "ابن یونس".

Checked 1969



Vertical handwritten text on the right side, including the word "CHECKED" in bold letters.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عبدالله و نعت حمد
احمد علی تطیب رباهم
دوقالب جان واحد آمد
یک نشه دوگره زیر بهم

اما بعد این یک رساله ایست موسوم بقانون دربار آصفی

Large handwritten text at the bottom of the page, including the name "حکیم شافی" and other illegible script.

سینه عاقل کل سینه
اگر او او نشا و
سینه سینه سینه
سینه سینه سینه

له سسی فسارام نیک انجام درایام سلطنت نواب فلک
آصف جاه طاب ثراه در ساله هجری مذکره آداب
و بر بار آن شهر یار عالی تبار آنچه برادر العین دیده بر
ساخته با اعتبار فاعتبر و یا اولی الایصال
یادگار گذاشته در سال ثانی رقمه کلک
که در ساله هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلهای سلیمان
و میسج آصف جاه طاب الله فنجوه مشته اجتماع کلدته لبه
اشاعت این هر دو رساله ندرت طراز جغت استعلا جلالت عظمت
باوشاه کن در اختیار آداب نو و کهن ابن بنده فانی نینداسد
عرف میر نواب و خلیفه یاب سرکاره پایدار آصفجاری ابن
سید حسین اصغری طبا طبایعی مناسب استه بدعانه

سینه سینه سینه
سینه سینه سینه
سینه سینه سینه
سینه سینه سینه

نواب ابن نواب ابن نواب
بجاه آصف و هم ز آصف نواب
میکدام اینم اتب ز او رساله
چون منظور حق گشت جوین و بداد
مخلص بد دولت نظر کنینست
عقل این منازان در
عقل این منازان در
عقل این منازان در

ظفر خود من در باله النور و الصاد
قدیام او من هر بدین اسلام است
ازان پیش کلوز و من شواله
عقل این منازان در
عقل این منازان در
عقل این منازان در



ایمان از کماله

عبد الغفور المغفور

سید الرحمن الرحیم

سایب اعی

دولت ابد مدت عالی حضرت قوسی شوکت بندگ انعامی متعالی

قطعه

اگر اسم اوست رایت بیضا این بلند
ما خود از و نام زبرگست نام او

فرمانروائی کشور و کجا مستمند
نامیکه از و لفظ بود احترام او

سخن حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه و کن سرتفع
الله بنیان عالم اس الخلود و لمج سنان سرانیمه السعد

السعود و هم به نیایش و ستایش وزیر اسطوتدبیر سکندور
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله اسمانجامه بها در

ذام له المجد و التفاحر که بزور بار و چنین دستور معطل تمام
ساحت مملکت نبایش ریاضین و از مار سبالحین سباط کله و ز

دیریش ابر آوری و وزیرین نیم بهار مودلت و کرامت هر ده

صاحب عرفی که کلماتین بر احو
در سیر و سیرتین نغمه نصرت نایست
عمره رکاب انجباب سیاحت

۴

سایب اعی
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله اسمانجامه بها در
ذام له المجد و التفاحر که بزور بار و چنین دستور معطل تمام
ساحت مملکت نبایش ریاضین و از مار سبالحین سباط کله و ز
دیریش ابر آوری و وزیرین نیم بهار مودلت و کرامت هر ده

عبد الغفور المغفور
سید الرحمن الرحیم
ایمان از کماله

در این کتاب که در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا

که در قریه و قصبه کجالت به روزی در ساجده الکتاب را
 معنون و مقررین ساخت و الله هو الموفق والمعین

عبارت

اصل رساله تصنیف مسارا فیک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

قانون بارگه آصف زمان و رپوده حجاز حقیقت کند بیان

بنام ایزد و انانته خدایه چنانچه رضوا بطرس کاروانی بنام
 آصف نجاه طاب تراه اشرف العباد و منبار امام شیکار صدارت
 صیحات و کن و رشده ششم یکبار و یکصد و هفتاد و پنج جری

حضرت از ابی صفا جاده رابع الله
 ظاهر صفت علم و قدرت است
 در اول عطار و در بیشتر قاضی
 در اول عطار و در بیشتر قاضی

اعجاز کلام و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا

در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا
 و در بیان کمال و کبریا و در بیان کمال و کبریا

مافقه سیر روزگار است
 از نسبت ذاتش دولت یعنی
 اعتبار سیده و از کار است
 صفاتش ملک و ملت یعنی
 اقتدار یافته یعنی خفت از
 ذات آن عرش پایه کوی
 نشست و لفظ بجا از آن
 منظر کمال قدرت الهی چون
 لم یلق

و دیوانخانه بیرونی هیچکس بے سلاح جا فر نمی شد مگر چو بداران
 حقه و آفتاب بے راپه قدرت که اندرون دروازه کلان که
 سراپوده آویزان داشت دخل کند ضابطه هیچ سپه
 سیر و شیر یا تیر و گمان بدست خدمتکار ندهد با خود و آواز
 ضابطه با هر کدام یک خدمتکار جهت نگاهبانی باپوش
 یا صراحی یا بسته کاغذ و زفلوت گاه می گذاشتند ضابطه
 بسته و قلمدان مشرفان و مقصدیان بدست خدمتکاران
 می دادند و تنبلیان و پیشکاران دستگی افراد و رو بکار پدید
 خود میداشتند ضابطه آنچل کمر بند و تازان و آویزانه
 می کردند تا اگر از حضور چیز سه مرتبت شود و آنچل گرفته
 با کنار بند ساخته با داب گاه روند و رواج این طور کمر بند

مافقه سیر روزگار است
 از نسبت ذاتش دولت یعنی
 اعتبار سیده و از کار است
 صفاتش ملک و ملت یعنی
 اقتدار یافته یعنی خفت از
 ذات آن عرش پایه کوی
 نشست و لفظ بجا از آن
 منظر کمال قدرت الهی چون
 لم یلق

۱۰
 تدریس که بنده است
 بر نشان بلندش
 دست و پا ز قطره
 بدو زه قنار
 صاحب شجاعی
 که در این عالم
 را خیزد ز جلال
 و شرفش
 و متعلق است
 و سیرت
 و سیرت

صاحب شجاعی
 که در این عالم
 را خیزد ز جلال
 و شرفش
 و متعلق است
 و سیرت
 و سیرت

فین ببار از بیار و بیغش
 است و وجود حجاب از حجاب
 فیهط یو یو الجور دمن کافه الفی
 است و من فیض بعید و حساب

صفا بطره بیچس جامه و نیمه بدون جیب یعنی کیسه ندارد و در
 موسم گرما و ستر هنگام دربار و سواری اکثر کله می پوشیدند و در پیا
 اهل اسلام نمودند و از ار چو ریدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم
 آنوقت گواهی می دهد بندش دستار که هر کی دار شاهجهانی بطرز دیگر
 و بندش عالمگیری و دیگر است دستار شاهجهانی پیش هم که هر کی داشت
 عالمگیر با دشاه از پیش موقوف نمود و بطانه دستار که کیدار رنگ
 رنگ می بستند چو دستار چیت بنفشه اگر بطانه زرد یا سرخ یا کلا
 یا سفیدی داشت مضایقه نمی کردند بالان و دستار سفید هر چه
 از چیت اکثر لازم بود در مردم هنوز پوشش مزه و کوش هم شال با
 دستار چیت و نیمه آستین چیت بر جاسفیه حقر العباد اختیار کرد
 نواب مفرت ماب بسیار مخطوط شدند و کمربند خاصه شال خود

و ان فدا اول اهل خانقده کونکار
 درم عام را در کیم می روزگار
 و ان فدا اول اهل خانقده کونکار
 درم عام را در کیم می روزگار

و حاصل که اجابت
 و امین در دیوان ازل
 و حکم اصلاح بیایه بیایه
 و حکم اصلاح بیایه بیایه
 و حکم اصلاح بیایه بیایه

دوران و پیش هم کرده اند
 او را به راه بهایان بر مخطوط
 ایلی در مین و جعبندی کزین
 ایلی در مین و جعبندی کزین
 ایلی در مین و جعبندی کزین

افاضل دوران فضل و عقل کار را
 عالم کمالا که در فضل و عین
 در غل بهمان فردا در کمال است

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
 که تو میدهم با او اب گاه رفته آداب کرمیت بجا آوردم
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
 ضابطه بحر جمعدار صد سوار پاکی و تقاره شتری ندارد
 ضابطه گماشتهای ساهوکاران به پهل باسے چتری
 چورس سوار شوند و پهل باسے بنگله دار مخصوص مقصدی
 پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمد
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند ضابطه
 بیماران و ضعیفان میان و دولی شوار باشد بر پاکی بدون
 حکم سوار نکند ضابطه رقص زمان رقاصه در خانهها
 امر او ساهوکاران و مقصدیان بدون تقریب عید

۱۲
 عاقل و سنگاه طبعی با کمال
 فنون کمال را بنده با این
 تفسیر است و در هر زمان
 بنوار اصداران و در کمال
 و در این مقام فصاحت رسیده
 و خط و انشا از دست خود رسیده
 و این تفسیر حق است که دیده
 و در باب غنت که دیده
 از قال فالکثر بالتمین منظم
 وان خطا فالشده الی الی غیره

و شادی نشده باشد و از داروغه بدعت پروا نگلی خواهند
 و خرابی معنی داروغه هر کاره قلم بند نموده در حضور گذرانند
 ضنا بطره هر کاره با واسطه نایک تا گوش خود بدولت بریده
 اخبار عرض کند چنانچه وقتی چهاونی کوپلکنده بود و ترک نامی
 هر کاره از چهل کرده شب گیر زده وقت نصف شب بر دیو
 زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیو ژبی در خوا ب بود
 هر کاره مذکور از اصوات خود دستک زد و نواب در آنوقت
 بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز دستک شنیدند
 هماندم دست از طعام کشیدند و از دسترخوان پاک کرده
 ما تا پیا اصل بند و مشرب را که اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را
 بر دار تا بیرون روم آواز دستک از دست غیر معلوم میشد

توقیر لفظ نجیبش از نظر
 کمالی و از این بیاید و بعد از
 طایفه بر عطار و اگر در وقت
 از این صغیر بنامش چپو ساسی استناد
 همیشه از خانه خیر می دانست

سماویه و از آنجا خبر می دادند
 و اگر این تعلق درین گزین میبود
 خط او را سواد می نمودند
 دیده بر بریده می گذاشتند فقط
 عالمین استانیست که از جمله است

۱۵

آنکه و افکار بلند بود
 آسمان آسمان ثوابت و
 بسیار دارد و دوست بود
 بجاوش بوستانی که یاد
 قضا خستار نظم و ترتیب
 کلمه استغاثی رنگین بود
 از تو و نما می باشد اگر نیست
 بارگی اعتبار فائده است
 که نوز است بفرست
 درمندی رسانده است

فوقها هم الكمال عندكم كما
 في الوصای السین مثله احد
 لعهده النفس في الولايات
 فوهم بدین ما کما کما

شاید امر ضروری است بخیخرواهی در اینجا رسیده مردم چون گوی
 در خواب دیده خود آگاه سازد و الفرض برآندند و دیدند که
 هر کاره ایستاده است همان باشسته پرسیدند که از کجا
 آئی عرض کرد از لشکر با پونا یک مرسته فرمودند و کجا است
 هر کاره نام بجای گرفت فرمودند آن مکان از اینجا پنجاه
 کرده فاصله دارد تو که گذاشتنی گفت امر و شش ماه است
 که از اینجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و راه ده
 فاصد دارد فرمودند آن مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده
 درین عرصه کنی گفت علی الصبح آرزو اینجا برآمده
 یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
 آن مکان راهی سو شاه راه دارد تمام خارزار است

بیمانی و در این روشنی افروزی دیده
 چشمی شود و هم مردم را در گام
 حقیقتش بیایم که بناید در زندان
 حاجات گاهها بیفتند
 مهابادی

فکر تو نیستی نشاندانی کرد
 همه از نظر تو ببار کوز تو
 هر که با بدی تو بیاید هر که
 خشن بودی بیایم که در صورت
 صایب نیست و ای کجا
 خشن نبندان هست و ای کجا
 درین عرصه کنی گفت علی الصبح آرزو اینجا برآمده
 یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
 آن مکان راهی سو شاه راه دارد تمام خارزار است

که گذریک کس بدشواری پیش رود ان راه از اینجا بفاصله سی کرده
 است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است
 از همان راه آدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه پیر آورده
 بدستش انعام دادند فرمودند داروغه خود را بگو که همین تا چند جوره
 هر کاره زود بیاید تا این جا جلوس دارم و چون داروغه تو
 این طرف روان شود کسی هر کاره را بگو که فتنه رایش
 مانرستد و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز
 آمده الحاصل فی الفور داروغه هر کاره و منشی حاضر آمدند
 به منشی حکم شد که با بجا ببرد و جرای حکام نویسد که جوق جوق
 فرود اینجا حاضر آیند و تا کید بر نگارند که نزدیکان خبر
 بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

غوغایان گزیده و در هر صفت
 عدوتها را با شمشیر از غوغایان
 صفت بیچارگان و در هر صفت
 صفت بیچارگان و در هر صفت

بلکه بیست
 مخصوص از اصلاح احوال
 بلا و در تقصیر بر انجام اعمال

۱۶

در بند و در شمشیر و در شمشیر
 در سلوک و در سلوک و در سلوک
 کینه دوی کلان و کینه دوی کلان
 خطبه نون کشتی و خطبه نون کشتی
 در بند و در شمشیر و در شمشیر
 در سلوک و در سلوک و در سلوک
 کینه دوی کلان و کینه دوی کلان
 خطبه نون کشتی و خطبه نون کشتی

تمام رحمتی که با جمال خدا
 شان دل افکاران خود مریع
 افتخار بایست خود مریع
 نه نفقه و در محنت بی شود و سرا
 بیگان نیم مسکنت و
 نیکه طالبی را بلاد اسلم

کلام غیبانی اسرار کائنات
 در کتب و کتب و کتب
 به بیان منتصلا در مساجد
 می رود و سالکان قاور
 و با شکر اولاد احرار و غفلت
 کلام غیبانی اسرار کائنات
 در کتب و کتب و کتب
 به بیان منتصلا در مساجد
 می رود و سالکان قاور
 و با شکر اولاد احرار و غفلت

آگاه ساخت و رنه معامله خوب نبود اما با ناک مذکور نه الجمله
 سوره المراجی است این مردم قابو طاب میباشند سردار را
 غفلت نشاید این نقل زبانی با ما ما تپا بنت لال میپند که صلوات
 بند و مشرب مورد و الطاف بود شنید ه یقیه قلم آورده
 و نیز از ترک هر کاره تحقیق کردم و چون بعد بدسته از سبب لار
 در گاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبب زکر کردم
 او که داروغه هر کاره آن زمان بود تصدیق این سخن
 گواهی داد و چه این همه تحقیقات بر اسی این بود که در
 چپا دنی کویلیکنده احقر الناس رخصت خانه گرفته با و نگار
 رفت بودم آدم بمطلب صاف نویان مسودات
 منشی از خط تعلیق بنسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

کلام غیبانی اسرار کائنات
 در کتب و کتب و کتب
 به بیان منتصلا در مساجد
 می رود و سالکان قاور
 و با شکر اولاد احرار و غفلت
 کلام غیبانی اسرار کائنات
 در کتب و کتب و کتب
 به بیان منتصلا در مساجد
 می رود و سالکان قاور
 و با شکر اولاد احرار و غفلت

کار دین و دین عالمیان
 می شود منتظم بدولت او
 صیبت فیضش کند و لها شد
 خلق زانی کند بحضرت او
 خردمند می که اگر
 افلاطون ریاضت
 نظر فروردین
 دقایق تقویم
 با صد زور و زور
 بعد مندی در این
 یک است اسطوخودوس
 کلنت در بیادای النظر

مجلس عقده کنایه
 در بیان عمل کامل
 مثل انقباض روشن می بیند
 بعد از بعضی از اسباب
 و یکی از اسباب عقده
 معضلات عالمیان عقده
 منقعات نکات و مشکلات
 کاینات را که باقسام تجارب
 و تالیفات و سنون تمام
 و حیل علی نبیند که
 بر اساس مشکلات

امور عظیم حضور بادشاه و معاملات جنگ بهر سو بخان مسود است
 احکام تعلق برائے رام سنگه منشی بود قلمدان بردار خاصه
 مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورده و حضور مدام میداشت
 و گاه شعرے که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جا بجا
 نزد سغرائے پایه تخت و مخصوصاً می فرستادند خصوص
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیدار سال
 می داشتند و ایشان هم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند
 این معامله رقبه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
 روز سه نواب شهیدان بیت گفتند و به پدر بزرگوار
 فرستادند - بیت
 مریخان خاطر جانان مزاجی نانکی دام پدوگر از حسن مغربوی من از عشق تو مغرورم

عظمه میدهند و سینه از انجا
 سخن شده که صورت انحال
 در نوبه جواب مساف
 معاینه نشان می افتد

مجلس عقده کنایه
 در بیان عمل کامل
 مثل انقباض روشن می بیند
 بعد از بعضی از اسباب
 و یکی از اسباب عقده
 معضلات عالمیان عقده
 منقعات نکات و مشکلات
 کاینات را که باقسام تجارب
 و تالیفات و سنون تمام
 و حیل علی نبیند که
 بر اساس مشکلات

مردن زمان و مکان اسرار
بمقامات حالات عامه عقود

مشان جناب اسرار در دیوان
نصاب طراز اولی

الذین هدی اللہ منہم وہدی
تصحیح

تذوکیے نواب زبانی رائے پور پنچند بعضے کلمات یضاح
امیر بہ نواب شہید گفته فرستادند و این مصرعہ بخط خاص
نوشته بدست رائے پور پنچند دادند کہ نواب شہید
بگذرانند و بگوید ما چندے مہمانیم و بعد ما این ہمہ ریاست
مستقل بشما است مصرع این بود۔ مصرع
اندکے بگذارتا سیرتھل مکینم : نواب شہید بعد دریا
کلمات مواظفہ مصرعے بخط خود نوشته بدست رائے پور
دادند و گفتند آداب ما عرض کرد این مصرعہ بگذرانند
و بس۔ ع۔ گرتوا استغنا میکنی ہم تمنافس می کنیم : العرض
درین پادشہ پسر عاشقی و معشوقی بود نواب عالیجناب با این ہمہ
خطی نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

وافی النوال لطالب مستفاد
صاحب میکنی قاری کتب
تسلیم نمودی بایشان بنودی
و چون اگر روش ما نشانی

از جانبی غیبی و بہت نوری
نوشته بگویند و در آن
بصورتی فخر و انوار
چون شکیبایانند تصاحب
و با حالت تصاحب
در این ترتیبات صورتی

از زلف و نودی بوجان نثار
 اولیای من چون کوه کوه
 نطقت ز مردم که با بود
 بودشان بده غوی خنجر
 واخدا نشان اوقات سلف

در هنگام و مخاطب و پیشکار با معانی بوده که اغدی گذرانیدند و مشرف دارا
 تمام در کپهری حایم ماندن که اگر پیشکاری را در امری تامل شود
 از سر رشته دار در یافته عرض نماید روزی در لشکر
 بر مقامات بر م پوری نو در مشرف در عرصه دو پهر سقط شدند
 که دار و غم شتران مضطرب الحال دل خود اندیشه ناک بجنور رسید
 و عرض کرد که امر و طرفه هوای بد و زید شتران بسیار مردند
 اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بید مانع شده
 فرموده مشرف را بسیارند مشرف از کپهری در سو صد یک لحظه
 حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او
 اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارانش ناختمی می پزند
 که تو کیتی بجواس عرض کرد که غلام مشرف نماز ما شتر است

کبکین خوابی ساروش با کفکین
 چند صد چندان کفکین
 دوست کرده و دشمنان
 نوبه عقود داده بس با ناز
 ۲۴
 کمال حوصله که رغبت
 جز بنیان امور کلی را می
 وقوع محامات دینی و دنیوی
 که نفع و احوال آن دراز
 نوبه عقود داده بس با ناز

من است نمنس نخبیست
 کله از انبیبی و امیر
 من است نمنس نخبیست
 کله از انبیبی و امیر
 من است نمنس نخبیست
 کله از انبیبی و امیر

و نظر او را شایسته خندان
 کار است نیست که در آن
 استقصا است که در آن
 است که در آن
 است که در آن

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمودند چه امیر
 جهان حالت رسیدگی و او گفت از شهر لوزاب متبسم شده برخاست
 کردند آدم به طلب اول کاغذ خیرات که تعلق
 بصدقات داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام
 میداد بدستخط میر سید بعد از آن کاغذ دیوان دکن و از آن
 بعد کاغذ نجشی المالک از آن بعد میر آتش و غیره و بعد
 دستخط کردن کاغذ قاتر بادشاهی متوجه بر کواغذ دیوان
 خانه و خانسامانی و غیره کار خانجات خود می شدند و میفرمودند
 اول کار آقا بعد از آن کار خود چون این کس فروق ضرات
 و غیره متعلقه صدقات بکمال استیجاب مطالب و دستخطی
 متعلق تبرئیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر لوزاب

خاکدان از رسم
 کوه
 بصیلاگاه جهان
 کجی و جلد و قایق
 مقدس و است که
 چون بدست
 همیگر مایه سعادت
 اب صفائی طبیعت
 جنت کفر سوزی و خاک
 و دل داری و خاک
 و کار کار رفت قدسیان
 تقدس از آن
 به نیکی می خوانند و در جانان
 به لطافت هم
 از هنر الا اهل
 این عالم

بر افراختن و احاطی بر عالم
 را بیگفته طلعت جهان از
 ساخته نامش از خماس صفا
 نشان سپید و مشهور
 صفاتش مطابقت اسم
 و همی بیان می کند زبان
 وقف ذکر خیر اوست
 و لهار این والا و جیت
 کلمه
 تخمیر جهان بکنایه کرده
 تا بفت جهان با هم
 احوال صفات او چو اندازیم
 در یک اعاطه تمام کرده
 و کلامی که چین بپایان
 فدا در این بابین
 و نشان ملک از خماس

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور بچند و غیره
 حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردی که از دفتر
 صدارت می آید قطعه میر علی است روزی خانم کور
 عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد
 مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشان
 است و جد بزرگ و اما ابته که از سمرقند آمدند بایخند
 عظمی سرفراز شدند و با دوشاه را کمال عنایت بحال
 ایشان بود و صدارت را بقدم بروز داشت مانی خواهم که
 مهر نام ما بالاس نام شما باشد و پاین هم بد نماست پروای
 شما بهر دو دیوانه رفته باشد و بر طبق آن سند بعلی آید
 و هر ما بهر دو پروانه بالا هر دیوانه یا دوشاهی صفایقه نیست کلام

وقف ذکر خیر اوست
 و لهار این والا و جیت
 کلمه
 تخمیر جهان بکنایه کرده
 تا بفت جهان با هم
 احوال صفات او چو اندازیم
 در یک اعاطه تمام کرده
 و کلامی که چین بپایان
 فدا در این بابین
 و نشان ملک از خماس

دخار عتبات و اخراجات
 دولت ساسی پیر و پیر و حکم
 انصاف دولت مابا و زده
 احسان مکارن اوصاف
 اوکده و از یک عازره از خفا
 دولتش و تقاضا جبر و سب

وزیر بوده ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارج جمع
 بر جمع زمین داران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشند
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرو نوشته
 طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر
 دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
 تا حیات نواب عالی پنجاب نواب شهید چند بعد
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خورد نقل روزی
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیومیه بسم الله شاه
 نظر بقیرب وقت برخواست دربار و تاکید حضور و نبود
 احتضار و دربار بخاطر خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
 سر مومند کد ام کس نوشته است عرض کردند غلام

باطق بر سعادت فطرت
 بیت
 با احسان بنده کرد از آزادگان
 نیت از کف دست افتادگان
 محکومت نیاچی که بر

۲۷

عالم خلق عالم خاصه
 این کمال جهان هر با نیت
 که پیش می رسم و فرم اعانت
 و غیایات ایشانست سطوح
 نیز قهر بایش خلقت که دور
 از سطوح و لهار بودا شده و
 از سقش پیوسته و گلی

کلام او از صدفه روزگار است
 برایش شایسته که در کتب
 نوز اینست بود به ما با
 بر که یکم بود به ما با
 ریاض غاظر ما را انداخته
 زنجیر او سقش پیوسته

این کارخانه در حکایت الهی
 در اصطلاح احوال منهد
 مریوطه بنویسد و شفقت بهمان
 به درونش کافه افراد بنده
 را یکم بسپارید و مهر بانی
 میفرمود تا رفت درجه نباشد
 بدین درجه نباشد بگذرد زنده

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بودی
 طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بجانم رفت
 فرمودند از خانه او نویسیانیده می طلبیدند هرگاه شما
 فرود می بنویسند و بدستخط رسانند و دوستگی خود داشته
 فراموشش کنند و از پیشگاه ما جواب آن استفسار نیامد
 و او از نادانستگی جواب ندهد سر رشته دفتر کجا میماند
 همین قدر گفت فرود مذکور ببرد و هم ما ششم سپردند که بجانم پیشکار
 رفت این را نویسیانیده بیار ما منتظریم و خود قلم برداشته
 در انتظار شدند و دوست از کواغذ دیگر کشیدند مرد و هم
 ما ششم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بند
 در کمر گوه حاضر آمدم و تا رسیدن در حضور فرود مذکور

اسطه مدراج سردی پیشتر
 نمی شود و تا غلایق بیارند
 آفاق مینون الطاف و
 اشتقاق نباشند قوار
 ۴۸
 به چهار باش منفا
 و سماکی دست نهد
 کوه
 به عالم فینش
 به عالم آرزنان عالم

که نور منور از کفایت
 با بستان حق او باشد که کفایت
 بود و مصلحت و لطف و کفایت
 در مضطکات امور با بستان کفایت
 در مضطکات امور با بستان کفایت

نظر تحت بیچاره را که
 در نقاب انفع است
 همه نهانی بیمی کرد
 دور در آن اگر در عمل عقده زد
 مازالهی بقدرت غیبی بفرار
 توان می آرد با طرزه العین
 با شماره ای بود که چشمش

مردم صاف سینۀ آشنا پرست بودند آنکس
 علاء دین ملوک کفر ضما لبط است که راکه از خنده
 تغیری کردند پیش از در بار چو بدار حکم بادی رسانید
 که شت ما امروز بدربار حاضر نشوند و ازین حکم تغیری
 دریافت می گردید و منصوب را خلعت رو بروی معزول
 نمی دادند تا افعال تغیری روند در عهد دیوانه
 رام و اس تغیری پیشکاری صدارت ازین عاجز
 و بنام گنیش بندت نامی قرار یافت و در بار بصفت الدوله
 مرحوم نیمه استین خلعت پیشکاری در دست بندت مذکور
 پوشانیدند و چو بدار بانگ زد که فلانی به پیشکاری اصدات
 هر روز گشت منکه حاضر در بار بودم این خوف شنیده

نقل کرد صد که بگویم
 با بیای سزا که گزید
 غیب تو از می که

۳۰
 شام فریبان از فیض و نشر
 کس صبح و طالت و
 کس که او طاق و
 صبح در روشنی
 از خفا بی نام غیب
 صفا طغیان غیب است

و در بابی که در
 و از بابی که در
 و از بابی که در
 و از بابی که در

تسلی برداشت
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

کریک سطرزاده نبود نوشته است میرضیاری الدین حسین خان
دوادم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کرد
لازم آمد که کار پیشکار آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده
باشد موافق مصدق شروع کار خود کن کار بیگانه نکن
ضابطه بعد از آن برخواست کردند حاضران در باب
که با این کس را بطاعت داشتند نزد ما همیشه مبارکباد
گفتند که کسی بشما شایسته با هم خند با کردیم و گفتم که تربیت
یافته جناب خان صاحب یعنی میرضیاری الدین حسین خان
ام از آنکه امری نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد
غرض این در باره ما هم محبت ما بود و مراقب ما می کردیم اطمینان
تمام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

چون که پیشکار آئینده احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده
باشد موافق مصدق شروع کار خود کن کار بیگانه نکن
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

۲۹
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت
مقام از چندی و بدگویی بود زیرا که آقا انصاف داشت

خبر صاحب خندانجا بنیست
 بجز آنکه در این کتاب
 بجز آنکه در این کتاب
 بجز آنکه در این کتاب

در هر روزه اینها بقید تعجب تعلیم بود هفته دو هفته حسب الامر
 نوشته مجبور میگذازانیدم میفرمودند شخصه که ترکی دان خوب باشد
 بیش ما آرید تا از و مکالمه کنیم نواب مغفرت آف زبان
 کی فصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امر او بار و زنگ بود
 ضما لطره مثل عاگویان خیرا طلب هر روز اول در بار بنظر مبارک
 می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برائے کتبخانی صبیبه
 و ج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر در بار بود
 آگهی سی چهل هزار روپیه بار باب استحقاق سوانه
 دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد نقل - روز
 ات الله محتسب پرگنه را جنسی سرکار جالنده صوبه اورنگ آباد
 در جبر که طالب علمان بملازمت رسانیدم چونام طالب علم

باین نیت که در این کتاب
 باین نیت که در این کتاب
 باین نیت که در این کتاب

گستره مورچه ارجمندی
 صفحه طرازی شما با او نویس
 افزاست که قد و نشان
 مروج را احد و مقداری
 تصور باشد تا با وج زبان
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

باین نیت که در این کتاب
 باین نیت که در این کتاب
 باین نیت که در این کتاب

در این جا و نهنگه در
 در وقت نشان بطاعت
 عوی نعم کردن فی الحقیقه
 مثل پدیده در زمین
 هر که می بلندی که در زمین
 و تا بسط با کجا و در این جا

در یافتند با خمایت اللہ مخاطب شدند که طالب ای تا
 کجا کرده اند او گفت بطول میجو انم فرمودند تا که در مطول
 است که ام تاست او گفت تا منقو نواب عالی جناب تعجب
 کرده گفتند تا منقو نواب است او مکرر بفرموده عرض کرد که پرورد
 تا منقو نواب است نواب در یافتند مسرور شدند و فرمودند
 آری تا منقو نواب است شما لطیفه گفتند و پرورد او پنجاه رو سپهر
 و تخطی کردند نیز حکایت است که طالب علی بن جناب نواب
 آید پرسید ندیده میخوانی عرض کرد کافی فرمودند کافی که بر کاف
 که ام کاف است او که گو که سلطنت بخیر رسیده بود منقو نواب
 عرض کرد کاف که امیه متبسم گشته بر فرودش پانزده رو
 در ماهه و تخطی کردند و بعد فرمودند که این مرد طالب علم درست است

و تا بسط با کجا و در این جا
 و تا بسط با کجا و در این جا
 و تا بسط با کجا و در این جا
 و تا بسط با کجا و در این جا
 و تا بسط با کجا و در این جا

۳۴

صفات تجلیات سماویات
 منابع انهار تبارک نوح
 اسن و سرور و رواج
 و حضور از حدایق ذات
 و حضور از حدایق ذات
 و حضور از حدایق ذات
 و حضور از حدایق ذات

بجهت احسان و تبارک
 با بر نام و التیام از
 مشارق تدا بر بحال صغیر
 تا بیده شکوه و عظیم
 در خفا و در کمال
 در خفا و در کمال
 در خفا و در کمال
 در خفا و در کمال

از تقاضای جاه و خشنود
 ان نفسی که بر بار سینه با
 خود صاحب زان سینه با
 و چشم با آفتاب نختن کلیم
 چارم است و میدان آمان

اگر طالع بعلم نمی بود کاف که همیشه همیشه ما اثر کرد و لفظ
 غلط از زبانش تراوید آمد هم به مطلب جمیع
 رساله داران نوبت نوبت عوض خود سیکر و ندر پستی هر قاف
 بابت زر معامله میسری مشرف خزانه در قلمدان خاصه
 نگاه می داشتند و تالیف سا هو کاران بذات خود میگرد
 و سپر همیشه سوال جواب اینها چو دهری و هشتمه هر جا بود
 و بقدر دو کان و اعتبار سا هو کار اجرا س کار از هر
 که ام می شد روزی گر مابخی بخش می مشرف خزانه بعض رسای
 که مهم شکر از اورنگ آبا و جانب میر رنگ پین است
 و خزانه نقدی در رکاب کمتر بصرفان و سا هو کاران
 حکم شود که عوض سمرکار در سمرکار برسانند تا از اینجا کاوا

چهارم است و میدان آمان
 چرا ایچگاه فناه و ماه و سیاه پنجم
 عساز نامیادت بزوانی
 و سواکب توفیقات بجانی
 و سواکب توفیقات بجانی

۳۵

ظفر انشای کوس خشت
 بلند آوازه در این است
 وقت فرساولی که بیاید
 در این در معالک منصور
 و عدای دولت و دین
 در معالک منصور
 در معالک منصور

این در زمان و علم است
 خداوندی واسطه النبیام
 علم و ایمان علم احسان
 مبین و ایمان علم احسان
 با معارف عالمک خود
 با معارف عالمک خود

باید اندازم تبیین کرد و نیکان
 بنده ی شایسته را از آنم نظا
 با جانی که نوزند و از آنم نظا
 عالمیان را بر سر باد
 خورشید خشم عالم
 دعایت بنیاب فلک بویا

کرایه بیم رسانده بار کنم و از بودن ابنوه گاو ان خوانه شکا
 و بحسبی تمام بهم میرساند و مهم دور رانمی هراسند
 فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهم
 عرض شما اینست که هرگاه خانه وافر و دست شما آید
 شما با شما یان خود از قرض و وام منت گذارند و نفعی
 برگیرند و هنگام تمخواه از آنها وضع نمایند و ما میخواهیم
 تخفیف کرایه گاو ان باشد و نیز بر آن رد پشیمان نفعی اندوز
 و زندگی کنند و وقت بی وقت سپاهی که با احتیاج درمانند
 باشد و در ماهذات او بذات او و فاکند کار و اسی او
 نموده بجز و راز و گیرند و اینها ز بر دم نوگر پیش ما میدهند
 بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود و آبادی ساپکاره

رستم و ناظم بنده و ندوی
 عبد الحضور
 مشکلا

۳۶

و در سوری خان
 متعلقه صفحه (۲۰)
 کیفیت مالکین
 و کذا
 اولد و نسب
 او فاقست سو سو بجان
 شخص بجات که خطا نشن
 بگشت کون را بجهت
 پیاپیست نظر از اصل
 نشان می دهد در
 میرا در پیشا و شست
 و تصفیای با سوت

بنا نمود بی بودی تا چشمها ز نظر
 رسیده و از روی سالکی زین بنگار
 عاطفت ثواب هم صغیره
 سنی الله شراکه و جعل
 الخبثه ضنواه اوقات زندگی
 اصف گلگشت به پیشک این
 دره و در معاک جلال و

عین آبادی ماست خزانه رکاب که بالفعل بنجاه لک است و
 اونس و اسکنی آید و خوانه تجویل ساهوکاران نامعلوم گمان
 که وز ما دارند و هر ساهوکار را لک پی خیال می کنند این علتها
 برائے آبادی لشکر کافی است و اینهمه صرافه گویا کیسه است
 هرگاه بنجو اهرم روپیه خالص بیدر دوسر سهره کرده میبندد دور
 روپیه مانع نقدی رکاب استعمال غشش و تفاوت و زور
 بسیار است ضرورتا چند لک همراه میدارم فریر خارج
 گرایه آن میشود چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول نمیکند
 والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر
 بیدر ماهه اند از اساسه و اسباب و املاک ز بجزه ضامی
 با خود دارند و از آوم هم خبر روپیه البته عزت اینها دیگر است

نموده و در معاک جلال و
 قتل نصیب شمشیر و سردان
 نمازبان به پای و زمره با نقدی
 حسد سوار رسیده و بجلد
 خدمت از شامی اولست

۳۷

علاوت به خبر برش افسون باد
 و سروری در فتنها ساریج
 غم ساخته دیدن سبب از زود
 استحقاق در مضار و اعیبه
 سکالی بوا سبب میفتد
 حکایت از خانه و زده حوصله اش از
 حجت اهل بیت ۴

بکلمه افضل برگزیده ما خدا
 سالی انبیا حضرت امام موسی کاظم
 علیهم واله الخیه و التفتت
 سینه ز نقش و سلیله الذهب
 زین بخش بهشت واسطه

در اثنا ساره مظفر خنک بر
 دست افانگت دست از آنجا
 که (راوی نسبت بدگر بر اوران)
 کلان سال بودم بر بستانه
 نشست و از حضور احمد شاه
 با دست او باضانه منسوب و
 خطاب آصف الدوله مظفر خنک

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق
 بر حضرت است احتیاج تسک ندارد و گفتم زر تصدق بسپاه
 نمی دهم قرض بنجوا هم تسک ندارند اگر مظفر باز گشتم او ایکنم
 و الا به برائے غلامان نمایند پیر مل همان زمان زر
 حاضر کرد و در شب نیم با به تقسیم کرده صباح آن با حریف متقابل
 شدم و با سه هزار کس مشکوک بر و دانه هزار لشکر فیروز کوه
 یافتیم و نمایم فراوان بر کس حسن نیت بدست آمد
 زیر چوچان انوده تسک گزشتیم مدت العزیز خدمت در
 شش داشتیم روزی نامبروه با ما عرض معروض داشت
 م که جامه صافی از یافته پیر و پنج در بردار و بردامن او
 تا کرده عاشق آن در یافته پسیدم که بچند خریده نم

خطاب آصف الدوله مظفر خنک
 پیر ایبتنا ز بافت و ثنای لفظ
 ایسیر ایملک انزوده است

۳۹

عالم مشعل صوفی (ع)
 فیض الدوله عیون خان بیاد در
 مشوره جنگ خواجه کمال نام
 زینت پیر بیاد الدین بیاد
 است پدرش میر عیون نام
 سادات حسدین اور سال

که از صفاه پیر نیت بند و
 صوبه پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر
 در کس پیر پیر پیر پیر

که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله

عرض کرد بشت رویه نسبت بخردی سرکار کفایت و یدم
 گفتتم براس ما بعین شرح پنجاه هزار رویه را خریدی هر دو
 کنانیده بطلبند و یدم رنگس بشره او فی الجمله متغیر است و ستم
 که طاهر او قیمت تخلف کرده و از نقصان خایف است
 به منشی فرمودم که دو لک رویه سپرد بچرخل کنانند از پنجسل
 پنجاه هزار رویه را خریدی تا بکنند دو لک رویه را بچرخل فخرت
 مال دیگر طلبیده فروخت بگیرد و بجا کم آهنا تا کید بزگارند که
 خریدی راست کفایت خریدیه بفرستند و تنگ را در دست
 محصول جا با بادره معقول او را بدیند و یدم که رنگه با
 بحال آمد آداب جا آورد و همان مکالمه فرمودند
 لازم است که برافسان تکلیف شاده بپسند و و

مجموع حاصل
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله

چون که حاصل
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله

که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله
 که هر گاه سود اگر بی یک جا
 منظره اش باشد مانند لاله

از سرکار در صوبه میسرور
 بدو که و از برگه در سرکار
 مقرب بود و در سرکار
 و قایل کار دیگره تعلقات
 حضور و تحصیل در این
 همه در خالعه و این
 با بدیاریت در کتب و عمل

ماه بهای بی طلب و تصرف متعدد با بنام میر سید و کمال حاج
 میر سید اجداد خود شکار با طلب منصب دار همیشه صاحب
 و کلا پیغام میگردد که اگر چیزی بر آن خرج مطلوب باشد
 از سایر کاری آورده رسانم و گذشته مانع سایر کاران
 با بجا خرید زر گرفته می گشته که اگر صدی دو صدی و مطلوب
 باشد حاضر است ما را با قسط در هر ماه باریه و بطین صاحبان ما را
 هم تغذیه چهار آنه دو آنه شود و سوز آن وقت بر شک
 شک با تمام نوکری سرکار فی حدیثش آنه یا هشت آنه
 بود و هشت زر را در گلو سپاهی می سپارند و کسی نمیگفت
 جا که از سرکار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب
 و سپاه بخشی و تنخواه دیوان با دشاهی یکو جب زمین میسرنی

منظور بر آنست که بدست
 خزانة اهلان و گذاشت
 ناموس در وقت منصب
 و حفاظت مواجعی بود

۲۲

است محاذ اشک
 در آن وقت
 سار و گویا از جمع است
 دست بردارنده خالقه
 آمد هم بد طلب
 تحصیل کسای بعد از آن
 انچه بدو بود و در
 تا کجا بدو بود و در

از بی خبری را از نظر
 و آنکه اعتبار و ضامن
 بیرون شمرند و در آن

بابت محصول با خود میداشت
 بعضی می کردند و کثرت می نمود
 این بکسب حاصل می گنجی از قضا
 و به پوره داران تاکید بود
 قطعاً بکسب بازرگان یا نقطه
 اندازی در راسته و بازار

احیاناً و زوی شود سراج بهم رساند و الا نه نشان کند
 صفا بطره پوره دار پوره شب گشت بذات خود کرده باش
 و خیر خانه بخانه و رچو تره که توالی خاکر و بان شهر هر شام رسد
 و نقل آن اخبار نویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف
 که زبانی هر کار با و از دهر جا از هر کاره مانے ناکه شهر
 و ریافت بطره لغافه بهم خود و حضور فرستد و بر در و از
 شهر بیگت را از سوار و سپاده مراحت نباشد و جدا جمعیت
 پیشتر عرضی کرده با تصواب و کیل خوب آید و بر اسے استقبال
 و موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوارفت
 بملازمت میرساند. ضمناً بطره بر چوکیات فرا حسم از کس
 نبود و اگر منصب داری یا صاحب شخصیت چیزی از

نکند می فرمودند مثل
 بنشین اشغال موجب فداوان
 فدا و زور سے از بازار
 با کس سواره و پیوسته
 با زوی و بیم کرد از و عام و از

۳۳

بهر چند خدمتکاران با اینها
 گفتند از راه کناره نشند
 بد اسے رشتنه و بار هم کاغذ
 دستار و جامه خود بر باد
 می دهند و بناموس غیر
 و راه می گفت خود را در

گما بیلند یا مالک بسیارتر
 اگر در عرف غالب آمدند
 با خوشی گفت است و اگر
 مغلوب شدند ندانست
 به ندرت می نمود و نقصان یابد
 دشمنان همسایه موجود

وقرلباش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت اجزا
 در تذکره با مردم خدایا بطه عامل معزول بدون ادالی محابره
 ملازمت نمی کرد عقب کچری فرود می آمد و با مستصوابان
 دیوانی بجمع شده محاسب به واده مار غطلی میبرد و بان حال
 کرده با مستصواب او ملازمت کرده بکار دیگر میفرزید
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند و محابره
 و تقیه جعفر علیخان عامل کهم معزول شده عقب کچری
 فرود آمد پورچند را با او فی الجمله کدورت بود و مطالبه
 قریب و درک روپیه را بر او ثابت کرده چه مطالبه ایکنه
 او در شرح داده و صادر قریب و درک روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور نبود مستصوابان بعد از آنجا

در تذکره اوقات ناما جعفر علیخان
 در باب مستصوابان در وقت حاکمیت
 در تذکره اوقات ناما جعفر علیخان
 در باب مستصوابان در وقت حاکمیت

حالت مستصوابان
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت

۴۵

در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت

در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت
 در وقت حاکمیت

خطا کردم حال اولی من از این است
 باقی از نام بپایه اولی من
 غمزد است منی که کند کار
 لا علاج بنام کرده می گویم

و اگر حاجی طلب می کند و راه او اُسے واجب است همه تهاون
 از چه راه است زود جواب می معنی بیارید سپید عاقل خان
 پیشش حضرت علیخان رفته ظاهر کرد و نویز از آشنائی
 خود گفت که اگر مقصدیان بر سر اعتراض اندام همه
 آشنایان شما هم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
 حضرت علیخان تقاضا مقصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
 از وطن بجز افتد ار ما وارد اینجا شدند با هر کدام سلوک
 از اسپه و اسباب ضروری بمقتضای مروت
 کردم و ریخت یک لک پنجاه هزار روپیہ بخرج آمد
 حالا این خرج که بمقصدیان بنمایم میگویند این خرج شما
 بطور خود کرده اند در حساب سرکار محاسب نخواهیم داد

اسپ و غیره فریبین با از بود
 رایا بلیت دارم بکم زین بسول
 می کنند و نقد تمام و کمال
 میخواهند با پارام از بخان
 سپهر آیدم بخوارم کس
 از یاد در کشی کند و باراد
 نظمه خون پاشده شهادت

۴۶

نصیب بشوم سید عالم خان
 این سخن در یافته کج من
 ایام نیندازد حضرت علیخان
 بار باب دوستی و فریاد
 مژدم و خون پاشیده است
 حضور جباری و نیندازد اسباب
 خوار زین اسباب و غیره
 کل کل با ز نقدی اند نواب
 همچو اخراجات وار و

اسب و غیره فریبستان از خود
 از بابیت دارم بیکم نزد قبول
 نمی کنند و نقد تمام و کمال
 میخواهند تا چارم از بنجان
 اسب خود ازین دل نهند
 بیخ از ما بسیار بود و انانی
 غمناک است نمی گویند که این
 لا علاج بنام کرده می گویم

و اگر واجبی طلب می کند و ادائے واجب اینهمه تهاون
 از چه راه است زود جواب نمیغنی بیارید سید عاقل خان
 پیشش حضرت علیجان رفته ظاهر کرده و نوبت از آشنائی
 خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اندامه
 آشنایان شما هم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
 حضرت علیجان اتفاقاً متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
 از وطن بجز افتد ار ما و اردو اینجا شدند با هر کدام سلوک
 از اسپد اسباب ضروری بمقتضائے مروت
 کردم و ریندت یک لک پنجاه هزار روپیه بخرج آمد
 حالا این خرج که بتصدیان بنمایم میگویند این خرج شما
 بطور خود کرده اند در حساب سرکار محاسب نخواهیم داد

۲۶
 از ما در این کسب
 نظمه خون باشد شهادت
 از ما در این کسب
 نظمه خون باشد شهادت
 از ما در این کسب
 نظمه خون باشد شهادت

حضور محرابی و نیند او اسباب
 خود از نین اسباب و غیره
 بنام زلفی اندنوب
 بنام زلفی اندنوب
 بنام زلفی اندنوب

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیکه شکر چند و بیمه افتاده اند
 چیرا آتزا آتش زده اند این دو دوازده نجاست فرمودند
 اهل چیرا کجا اند عرض کرد و نجوف لشکر مردم آنجا خانه نگذاشته
 گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه
 دیوڑھی حاضر بود و بر آواز فرمود چیرا اقیه نیکنند که چیرا
 خالی بیگانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن شکر
 درین جا چسب ضرور بود که با ایل و بیمه تصدیق رسید
 نجوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جانے دگر
 نبود لهذا شکر اینجا فرود آمد و برائے نگا بیانی چیرا
 سواران و باندان ان تعیین اند اما مردم شکر سراسر
 خیره اند ضرب چچی و تازبانہ بخاطر نمی آرتد و بطبع ما کین

در این حال در چیرا کجا
 در آمدی گفتند و حقه
 در این حال در چیرا کجا
 در آمدی گفتند و حقه

از زبان تیرا
 فرمودند که بنشینید این را
 من خود سلطنت
 نجی دار و قطع نیجا
 مردم خیال میکنند یعنی

۴۹

گویا دوست مردم را
 شکر و پیما ز تصور کرده است
 که یک سال نویم دید بسیار
 بمان لفظ اورا که بنده گرفته
 بیرون سر پریم کرد و بنده که بر چه
 ستایان حکم کردند که بر چه
 در وقت شکر با شکر اندازند

در طرفه العین
 در وقت شکر با شکر
 در طرفه العین
 در وقت شکر با شکر

یازدهن خوانند

بیت

عالمی از دست من در ناله است

من در دست خود نین من ناله است

دیوان نواب اگر که بنظر غم

بلا خط کند

و نصیحت است

در در کمال

مستجاب

مستجاب

مستجاب

مستجاب

وادشما پرده داری این سر نمایند و بکنه مگویند بعد مدت
 این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید
 همیشه یک خروار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان
 می گفتند نواب آن ریگ را فرست کرده شبانه نماز بر آن
 میخوانند و الله اعلم روزی سواری مبارک
 بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بهیر شکر گذار داشت خود چپاش
 دیده فیل را استاده نموده تماشاخانه عبور مردم از ناله
 می کردند اتفاقا گاوپیر زالی در میان ناله افتاد با نواب
 چارچشم شده اشاره کرده مردم سواری دست بدست
 آن گاو را برداشتند پیر زال اقمان دشنام گویان
 روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرده این بیت

۵۱

من مابین خود را شام که مرزبان
 می بختند در غمی جناب
 مرزانی خود را اول حال
 مخلص بود بعد از آن آصف
 شکر را دادند چون بر بیاب
 دکن مامور شدند استاد
 در جوامع مرزا که در مزار
 این بیت نوشته اند
 دنیا که در بند خرم رفاقت
 من بسته ام که با نواب
 نواب جناب مرزا را با ارسال
 بیاختدم اسلالت پیروفتش
 هذا نظم ضابطه بود در حضور
 نواب عالی جناب بلطف نواب
 یادنی که در بند بیکه در خط بیکه گرا

و غیره را که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال

نمی نخستند عمده ترین آن دورخانه صاحب و رای صاحب
 باقی با بلفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال
 بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ خانه یافت
 نمیشود و رفاقتی که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت
 نواب در راجه مله ایند در ریسر نیست فاکتیر و یا اولی
 الا بصهار آسمان همان زمین همان معلوم نیست بخت
 کجارت آمد هم بمطلب تا کید بود مردم هنوز رسم ایام
 نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید محرم
 زیاده از سه روز نگذشتند و محضی اگر در خانه ها طول و سهت
 نمی شدند خوابات خانه و مال زاید و بیمار احکم بود
 بیرون شهر باشند و اگر در آنجا است نیز بیان گواز دروازه

و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال

و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال
 و این که در آن زمان در میان کمال

کتاب دار و بند و ستان

نشد از تو با بجا پنجاب

سر و بطایف اخیل بر او خست

عزیز جدائی خان مذکور است که
کسی از او افضل درم برسانید

در مکانهائی اوقاف مردم خانه کمتری گیرند و آنانکه گراپیدند
داخل تعلقه بیت المال شده بساکین و غربا بطور یوغره
و غیره می رسند ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی داوند
و میفرمودند که روس زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت
میگردد و تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع جزق
میشود. ضابطه بر تعلقات عمده تامقدور اقرار بار اما مویر کردند
و میفرمودند اول خویش بعد در ویش و هنگام رخصت تعلقه
بهین دو کلمه می گفتند کاری کنی که شرمند خود اخلق بساید
ضابطه در خواصی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکی
دیوان خانة دوم منشی سوم دار و عمه چهارم عرس بگی و اینها
هر چهار تن جامع کمال انتخاب کرده میداشتند تا در شاه

و بهر روز مردم کرد
از سبب این و تقصدی که در آنجا
نیچ از مردمش میر
بعد ما بداند - آمد مردم بطلب
عند از تو با بجا پنجاب

۵۳

تا کسی بدود و دیدار و فتنه کاره
باز در همین عرس من
کسی که زیاد از چهار تن دیگر کرده
نیشند بعد یک کسی که
و بکار جلدی در دو مقام

بعل می آمد و بهر این
بسیار او سگ و بیند و میسره
تا کسی بدود که نقصان بیا
از این کلاه نگوید و دیدار این
مردی است مانند دوزخ ساری در
که احوال قرار یافت است

مختصری که از مشتمل بر اسامی و
 و تبدیل و تغییرات خدمات شریفه
 و اقسام مختار بود چون نوزادان
 ملک ایلیان که در شهر خود معنی بود
 که ایلیان از ابراهیم و اقسام بنود افغانی
 و معاشی بی سبب باستانی
 ۵۴

ضمایطه سوارسی کبکمال استگی روان می شد و شور و غل
 بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ گوش نمیرسید و گوی
 که از سواران بر لباس نواب می افتاد وقت فرود آمدن جمع
 کرده در جاے محفوظ می گذارشتند و میفرمودند که این گردو
 است و ما بدعا خواسته ایم تا حق تعالی نصیب ما کرد و برکت
 این گردنقلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و دائم است
 فقرای صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی در شکر
 قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راهی خاص بود -
 و انحرال مشکلات از ایشان می کردند - ضابطه -
 بر دیسپانده یا ناگید موازنه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه
 از دیهات با تشخیص جمعندی و واصل باقی بمر قاضی و وقایع نگار

این خواندنی است
 در حوزه زمین
 و در این باب
 را نیز خواهی خود تصور کنی
 فیروزی آن است که خبر دهد

الذی یسجد لکم و یصلی علیکم و یتذکرکم و یتوب علیکم و یتوکل علیکم و یتوکل علیکم و یتوکل علیکم

ببینان شتر و چو نری
بچاودن بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست
بباید بر او ایست

آرام یافتند و ما پورن چند را دیوان کرده بے فکر شدیم
اگر میر احمد بعد ما بحال دارد خوب است و نیز می فرمودند
حضرت خلد مکان تعصب مذہب اختیار کرده خلل ما در سلطنت
انداختند و آرام نیافتند رئیس کل را تعصب دین و
آئین خوب نیست زیرا که حق تعالی رب العالمین است
در پیش سایه او پس سایه موافق شخص می شود پرورش جمع کافر
و مومن متعلق بخود است معاملة دین اینها بر خدا و گذاردن مینای رسول
نیست که اجاس ملت سازد و رسولان بهم محض تبلیغ داشتند و بس
ضابطه چهره منصبدار بر اسپادیان کمتر دستخط می شد
و نقیب ادیان سوار را در سواری دخل نمی داد و کیسے حکم
بر عاری و پالکی نمی نشست و مورچیل بنجر صاحبزاده واقربا

از روز در دیوانخانه حاضر آمده
محل در دیوانخانه می نشستند و آن
روز در آنجا مخصوص آنطور بودند
می فرمودند در بارش محمود نیست
و شایسته است باز در پیغم فرسخ

۵۹

عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل
عجل العجل العجل

افند بود که در دستم خان
باسم صاحب خان در دستم خان
بمشکلات هر روز سر کار جان بود
هوای بی نظیر و در این
ابوای خان بهادریام در این
هواری بطریق تفضل گفتند

فرمودید فرمود من ان فعل اول
 که درهاست فیل قدم
 نواب نیل را استاده کرد
 سپاهیان عرض کردند که
 در این فتنه می شود عرض کرد
 می رسد بهین جایز پاداد

سپاهی است که حق خود را بر سر و بر می واسطه بخشش و متصد
 گیر و امروز بخشش با عقب مانده است ما فیل نواب استاده -
 کرده نخواه می گیم همین اراده سپاهان ما پیش نواب آمده
 سلام کرده عرض نمودند که نواب ما در سلامت شادی صیدیه پیش
 داریم از خانه خطر رسیده مدت شادی قریب است ما را نخواه
 داده رخصت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی
 شویم نواب فرمود به بخشش خود بگویند گفتند نوکری نواب که دیدم
 از بخشش چه کار فرمودند به متصدیان گفت حساب خود نمایند
 گفتند حساب تمام سپاه در حاشیه زمین حضرت است که بجز دو
 در سرکار نمی دارند نخواه دو ماهه ما در سرکار است و من نفع اب
 گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه جاست

این سعاد است که نوب بند را
 در دست با سواد است نواب
 حکم کرد و آنچه از ایشان
 نظر باشد که نوشته بگیرد
 در دست با سواد است نواب
 حکم کرد و آنچه از ایشان
 نظر باشد که نوشته بگیرد

این سعاد است که نوب بند را
 در دست با سواد است نواب
 حکم کرد و آنچه از ایشان
 نظر باشد که نوشته بگیرد
 در دست با سواد است نواب
 حکم کرد و آنچه از ایشان
 نظر باشد که نوشته بگیرد

تقدیر می نمودند باز ایشان را
بجای باید کرد که آدم صاحب
حیات ایاب است و من از

سپاه مخالف نمی نتم
و قتل صاحب ببلوایم
ممن کرد که این عذر است از زبان

ممن کرد که این عذر است از زبان
ممن کرد که این عذر است از زبان

باز که می آیند سپاهیان گفتند هر گاه قسمت خواهد آورد
نواب فرمود ناخوش مروید خانه شماست گفتند حضرت
سر داران ذیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابو الخیر خان
آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الخیر خان گفت مصرعه
ناز بران کن که خرد پارتو باشد نواب فرمود تا ز باین پیغمبری -
ابو الخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام را
حکم شود که آنها را بر سر آند ما آینه که کسی قصد این شوخی
نگنند فرمودند مصرعه و عفو لذتی است که در استقامتیت ما ز ر راده
از آن معذرت خواستد ایم و گفت ایم که خانه شماست هر گاه

ابو الخیر خان بهاد امام جنگ شیخ زاده است فاروقی است - نبش شیخ فرید الدین صاحب کتب

کرد و پیش کشید و فرمودند
دار و همه از دور زمین و مفسدین
و وقت جنگ بیچارگی آید بیک
تئاتر غالب و غلب دید -
دست غارت بر غلب می آید

۶۱

دقت فرود شکر آب مصفا
یک خاصه اول حصه ایشان است
پس اینها را جایگ دان دیو در
اینجا کردن از فطرت خواهد بود اگر
این بین میباید جایگ ایشان بنکار
س کار مقرر شود زمین قاهره
ازین میباید و کارهاست
بالتوری در - نواب فرمود
که این معنی نصب العین است
که به این معنی اینها در امان
لما در و ایم در پیش اول
چند خط و خط و خط و خط
موجب است و اینها را در
این است که اینها را در

نبله دولت با بیاس
انفاس نیز گانت خبا پنجه
از ابتدا یکا بقا صلوات بادشا

باین خاندان نسلن داشت
یا احوال که وقت رحلت است
توسیه و نظم منور و ما را که بدو

ان شکر دعا جا بر نمی آید بسیار
امور ریاست مستم در است
استادار بهمت از غیاذ فقر که باب اول

سوم آنکه زندگی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نو و آب نو و سایه نخیم را در هیچ حال از دست
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فیسروا
فی امرن این است از برای سفر و انتظام امور ریاست
موقوف بسفر مگر وقف بقدر ایام چهارمی ضرور که جمیع خانداران
را درین هنگام تکلیف می شود و تعییناتی سپاه بتقاریب با وطن
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود - چهارم آنکه کارهای
جمیع خلایق محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
اولی فرمن و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نماید و خود را بیکار نداشتد بشانه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفتد باشد که عاقبت بخیر باشد - پنجم آنکه بشما شکر که

۴۵

از بی گرم و سبقت در تمام
سرون آن است که در بیست و
علیه و آرزوی سبقت با
دانشنامه بشما شکر که
زمین و آسمان از قدیم است و
خلق العالم از قدیم اند و در
ردس از زمین را فقط حص خود
دانسته اوقات حق کسی نمانند

سلطنت است و در این صورت
مفهم آنکه اگر درین که بجهت از
دین یعنی از مطالبه دین تا بایز در
و انجمنی شود پیش ازین در
از عیب پادشاهی و اولی الامر بود

قدر را به یکسفر فرزندان خود را
 سازند به مشق بیچارگان
 بیچاره نمانند و بیچاره نمانند
 و تحت اینها بر وقت نمودند
 اینها از دست نماندند و دست
 مع کرده ایم در حال قدر

مستقل چنانچه در همین ملک لکوکها از فرقه سپاه روزی می
 احوال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکس تعلق گرفته
 رفت فرقه حضرت حق سبحانه تعالی محض بکریم خود از چندی من
 عاصی را عطا فرموده ما را بر جنایات پیش ساخته تا این وقت آنچه
 پاسبانی و کم و بیش قدر دانی مخلوقش بود در ختم بعد من
 سزاوار آن است که خبیری بر خاندان و مامور نمودن بکارها
 سرکار خود نوبت نبوت چه از فرقه مسلمان و چه از قوم هند و
 بی تبدیل آن سال بسال بنهایت در سال دوم از جمله واجبات
 دانست می نموده باشند که دیگران محروم نمانند و سر رشته
 اینکار چه از خود و چه از پیروان خود تا که درین مدت العمر این همه مردم
 که هر یک بلا تفاوت جوهر پاره ایست بی بها بلطف و عنایات

بدو پیش بمانند و در تربیت اینها می
 بیخ فرزندان خود از غرضی قدر نوبت
 مراتب کوشش موفور بعمل آید
 و شفقت و مطلق درباره اینها بود
 سب اول دارند که اینها را از
 باشند و از اول دارند که اینها را از
 ۶۶
 قوت باز و تقویت ناموس
 آگاه مفر احوال خویش بود
 هرگز زوال نخواهند و هر وقت
 نفس با شکر سلطنت آید
 گریه و قطع زمین
 بفساد وقت تبیین اینها
 فواید فرخت و بدایت می
 را از جمله فرزندان خود تصور نموده
 در صد و شصت است نباشد و گو
 بر سخن نماز آن نماند و عوام
 از دل را و مجرب خود مکنک بود
 طوشت باز نماند که بیست سلطنت

خبرستان خطاب کرد
فی الفور همین عرض کردیم که

سپهر پادشاه ایام از این معنی
حضرت در این عهدی و بدو

زبان دار و از غفور باریابی حضور خلق خدا را ایدانی تمام خواهند داد

زبان دار و از غفور باریابی حضور خلق خدا را ایدانی تمام خواهند داد
نهم آنکه ادنی را بکار عمده و عمده را بکار ادنی مامور سازد که نارسائی
حوصله او کار سرکار را ضایع و بی اعتبار می سازد و چون در جهت
دیوانی به پورن چند که آدم خوب است است که تحصیل زین بقایا
سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر در دو سه سال
دیگر هم بکار ماموره مامور باشد می شاید باز مختار اند.

و هم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بحالم
بندگی و نوکریست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را در هیچ
حال از خود فوت نکند و از امر آداب شکنی عنایت ما خود و عنایت
مطعون خواهند بود و چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قلمرو
در هلی رسید روزی بفرط عنایات ما را بطلای سلطنت

انجا که در این معنی
بسیار ملاحظه فرمائید
از این معنی

۶۶

بشد درین باب بی غایت
دیگری را نمی بیند و در او بی غایت
فلسفه می فرماید که همین
فلسفه غلبت فتنه
کنیم و تا چنان است باید
که در دفع فتنه کوشید
و اندک طرف ثانی بسازد
می نماید تا از حق بطرف خود
دانشه ای شده که در دو روز
استاد از حق بی گناه تعالی
و دانشه بر مکان خود ثابت

عادت شوند که بنام شما السلام که میسر باشد
تمام مرتباتی خواهد بود نظم در آن فائز است
علیه و قلبی بیخ در آن فائز است
در مورد دوزخه تسویب این نمودم
نظم تکلام کردم باب اول

کار با سه دولت است هرگز از قید خلاص نسازد چنانچه لفظ
پنڈٹ خانہ کہ در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است
بہفہ ہم آنکہ الحال بر ویڈ مردم کا خانہ خود را بر کار خانجات مامو
بکنید کہ بہلت زیادہ از دوسہ ساعت یافت نمی شود شمارا
بخدا سے کریم سپردیم کہ ہدایت نصیب کند و در ہمہ حال نصیر
و معین شما باشد و سائے عنایت از سرش ما باز نگیم و قنیکہ این
کلمات ہدایت سمات از زبان نواب مغفرت ماب جاری خند
بر نواب شہید رقتہ عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از اراہ
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشتہ و اشک از رخسار ما برد
مال پاک کردہ فرمودند کہ از این گریستن چه فایدہ از احوال سن
کا حلالین تنگ است مبادانندہ خوبیدہ بیدار شود و رعایا پاپا

قطرہ راج خلیج
اصفہ طبع را در جہان
در عهد با سعادت سلطان بن نواہ
کردی رقم ساز در بار اصفی

۶۹

آن در از بار این ہم بقینت است
اسکندر خواد دولت سرکار اصفی
ہم نظر مرکزیت از اسرار مملکت
کلک الم کوشت چو خوش سال نصیب
منج طریق در بار اصفی
۱۳۱۲

حادث نشوند گریستن شمار
تمام عمر باقی خواهد بود

نظم
عذبه و قلبی
ببین از بس
دارد قانونی

لایم با نجیب
دام قانونی
در عرصه دوزخ نشود

ختم حکام کردم باب
مجلس

کارهای دولت است هرگز از میدان خلاص نسازد چنانچه لفظ
نیڈٹ خانه که در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است
بفهمیم آنکه الحال بر وی مردم کارخانه خود را بر کارخانجات ما
بکنید که مهلت زیاده از دوسه ساعت یافت نمی شود شمارا
بندای کریم سپردیم که هدایت نصیب کند در همه حال نصیر
و معین شما باشد و سایه عنایت از سر شما باز نگیرد و قتی که این
کلمات هدایت سمات از زبان نواب شفقت مآب جاری شد
به نواب شهید رفته عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راه
شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشت و اشک از رخسار ما برد
مال پاک کرده فرمودند که از این گریستن چه فایده از احوال من
کار خدایق تنگ است ببار افتنه خو لبیده بیدار شود و رعایا پایمال

قطعه راجع به
مصفی
و عهد با سعادت سلطان بن بابیه
گویی ز نور ساله ز بار آصفی

کلمه کلمه
مجلس
عزیز
کلمه کلمه
مجلس
عزیز
کلمه کلمه
مجلس
عزیز

دربار آصفی کی تصنیف اور تالیف
 دار و مدار دربار چاند آصفی
 ۱۳۰۹
 ۶

دلہ ایضاً

نقشہ

دار و مدار دربار چاند آصفی
 ۱۳۰۹
 ۶

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین الدین صاحب
 ابن سید مرتضیٰ ابن سید میر زمان شہور میر عاشق حسین
 نوری الجزائری الشوشتری نور اللہ مرتدہ

مضمون میں شکیبہ عبا کے بہترین	ماہنامہ آیا ایک سالہ دربار آصفی
تہر و مات یکہ کے سبب میں ناظرین	حیو او یا ہی میر سدا اللہ نے اور

تاریخ اوسکی ضمیمہ ہجیرین ہے کئی	
دربار آصفی کے نوادیرین دل نشین	

قطعہ تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد شہیران
 نائب سررشتہ دار حکمہ صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

اور اونکے انتظام کی تدبیر کی لو	سرکار آصفی کی توقیر کی لو
وہ سب کے سب میں سہمیں برکت کی لو	دربار آصفی کی جتنے تھے قاعد

اتباع خطمی واقضائے جناب مدنیج نمایند و روایت ان کتاب بنام خود کرده روح مصنف را نامی
 فرمایند نسخه دیگر که نشریت صحیح در مدیج نواب انصهار طاب مشواہ نظر کمونخ طومار سے پیش نیست
 محض باین سبب کہ در کتاب منقول همین طور بود و درین نسخہ نیز بر ما مشیدہ اشش چاہا
 کردند۔ اعلاطیکم بروت مطالعہ درین کتاب نظر آید سببش عدم وجہان نسخہ دیگر باید اچکاشت فقط

سید محمد رضا طباطبائی

از آنکه

مؤلف را در تقسیم و تالیف و تصحیح و

تنقیح و طبع این نسخه شرفاً و عرفاً

حق عظیم ثابت است پس اگر

بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد

مصدر نقصان خود و مورد

مواخذه سرکارند گردود -

۲۵۲۵۲۹۶

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ جریمہ دیرانہ لیا جائے گا۔

سبب پانچ

چاندی کے لئے

۱۔ اراکین کی

۲۔ اساتذہ جامعہ

۳۔ طلبہ

۴۔

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔

۹۔

۱۰۔

